



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاین نمی باشد



۲۰۱۸/۰۲/۱۲



نادر نورزائی

## ظرفیت بالقوه تعارض در نظام های دینی

در طول تاریخ، منازعات انسان ها توجیه دینی و ایدئولوژیک شده است. برای فهم این مسئله که چرا چنین است، تنها با مراجعه به مناقشات علمای دینی و بحث های الهیاتی نمی توان بسنده کرد. اگر نگاهی انسان شناسانه و روانشناختی به این موضوع بیاندازیم، متوجه می شویم که هر دین، نوعی نیروی شکل دهنده ای زندگی پیروان اش است. ادیان با روایت ها، مناسک و هنجار های شان قواعدی برای اجتماعی شدن را بدست می دهند و به پیوند اجتماعات کمک می کنند. به گفته ای انسان شناس امریکایی، کلیفورد گرتز ( Clifford Geertz, The Interpretation of Cultures, 1973)، دین قماشی معنا دهنده است که خود آنرا بافته ایم ( webs of significance) و در جریان اجتماعی شدن هرچه بیشتر در این شبکه ای خود بافته غوطه ور می شویم. بدینصورت به باور کلفورد گرتز، دین برای پیروان اش همزمان "مدلی از واقعیت" (model of reality) و "مدلی برای واقعیت" (model for reality) است. یعنی نگاهی و تعبیری از جهان که نه تنها انحصار تفسیر واقعیت اجتماعی و روانی را در اختیار دارد، بلکه این تعبیر هرچه بیشتر در پراتیک اجتماعی نفوذ می کند و رفتار ما را تعیین می کند.

با وجودیکه دین در آغاز سیستمی برای شکل دهی اجتماعی و فرهنگی در جامعه است، ولی برای پیروان اش پیامد های سیاسی متعددی دارد که از این حوزه فرا تر می رود. این پیامد ها شامل رابطه ای زن و مرد و مسئله جنسیت، اخلاقیات، نظم اجتماعی و نگاه ما به تغییر و تحول در جامعه و غیره نیز می باشد. اینها همه در پس زمینه ای امر و نهی دینی مشروعیت پیدا می کنند. ارزش ها و هنجار های دینی ما را ملزم می کنند که جهان را با عینکی ویژه ای نگاه کنیم و چگونه با دیگران تعامل نماییم. به همین دلیل به گفته ای فیلسوف آلمانی، یورگن هابرماس، دین "مدعی اقتداری است که شکل زندگی را در کل بافت دهد."

دین نه تنها به انسان ها کمک می کند که خود را با دیگران در پیوند فکر کنند، بلکه به آنها کمک می کند احساس کنند که جزئی از یک جمع اند. در جریان غوطه ور شدن هرچه بیشتر در شبکه ای خود بافته ای دین، انسان به یک هویت جمعی هم دست می یابد که به وی احساس تعلق به یک گروه و جماعت را می دهد. حالا متوجه می شویم که دین از یک بُعد قوی سیاسی برخوردار است. مکانیزم های جمعی شدن، هویت یابی و ترکیب گروهی به مرکزکشی ها منجر می شود، یعنی به اینکه چه کسانی متعلق به "ما" اند و چه کسانی خارج از "ما" قرار می گیرند. بدینصورت هر جماعت دینی واقعیتی ویژه ای خود را خلق می کند که با رویارویی با جماعت های دیگر ظرفیت تعارض را داراست. مانند هر گروهی دیگر، جماعت دینی هم با خودشیفتگی جمعی و نوعی خود برتر بینی همراه است.

جمال وامیک وُلکان (Djermal Vamik Volkan)، روانکاو قبرسی - امریکایی ترک تبار، که نوشته هایش در دیپلماتی حل تعارض ها معروف است ( Das Versagen der Diplomatie, 2003, Zur Psychoanalyse nationaler, ethnischer und religiöser Konflikte), در این رابطه از "هویت بزرگ-جماعت" ها ( Blindes Vertrauen, 2005, Grossgruppen und ihre Führer in Zeiten der Krise und des Terrors) صحبت دارد که نظر به شرایط می تواند شکل ملی، قبیله ای و انتیکی و یا مذهبی داشته باشد. به نظر جمال وُلکان، برای حل تعارض های بزرگ-جماعت ها، کافی نیست که به منطق و استدلال متوسل شویم، بلکه باید همیشه مسئله ای روانپویایی (psychodynamics)، حالات عاطفی، فرافکنی ها و انتقال ها را در نظر بگیریم. وی برای فهم زندگی درونی بزرگ-جماعت ها از نوشته ای پدر روانکاو، زیگموند فروید (روانشناسی توده و تحلیل من) آغاز می کند که رابطه رهبر و پیرو را نوعی بازگشت به مراحل

د پانو شمیره: له 1 تر 4

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی دلیکنیزی بنی پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له الیرلو مخکې په خیر و لولی

اولیه ای تکامل فرد در شرایط تهدید و اضطراب مطرح می کند. یعنی فرد عقل خود را تعطیل می کند و رهبر را در جای آن قرار می دهد و از وی پیروی بلا قید و شرط می نماید. وی نظر فروید را کافی نمی داند، چون فروید برای مکانیزم های خود-هیجانی سازی بزرگ-جماعت ها نظری ندارد. این خود-هیجانی سازی ها در شرایط عادی و آرام بدون تهدید بیرونی هم می توانند به طور ناگهانی به خشونت مبدل شوند.

در اینجا لازم می بینم چند مفهوم تخیلی در روانکاوی که در بالا به کار برده ام را کوتاه شرح دهم، طوریکه برای همگان قابل فهم شود:

1. روانپویایی (Psychodynamics): تصور کنید که صحنه ای روان ما یک پارلمان است که در آن احزاب مختلف با اجندهای شان در حال مباحثه و مشاجره اند. هر یک از این احزاب از تعداد رای معینی برخوردار اند. نتیجه ای بحث و مباحثه و مصالحه بعد از رای گیری تعیین می کند که چه پالیسی و یا قانونی قبول شود و مبنی رفتار حکومت قرار گیرد. ذهن ما هم صحنه کشمکش های آگاه و نا آگاهاه عقل (من)، وجدان (من برتر) و نفس (او) ماست و هریک ما را به سویی می کشاند. به گفته ای حافظ شیرین سخن: در اندرون من خسته دل ندانم چیست، که من خموشم و او در فغان و در غوغاست. نتیجه ای عمل این نیروی های پارلمان روان ما، بعد در صحنه ای آگاهی ما ظاهر می شود و ما با افتخار می گوئیم: به نظر من، یا من اینطور فکر می کنم و غیره.
2. فرافکنی (Projection): یک مکانیزم نا آگاه است که ما عیب و امیال نا جایز خود را به دیگران نسبت می دهیم. به اصطلاح برف خود را روی بام همسایه می ریزیم. فرافکنی از نگاه روانکاوی جزو مکانیزم های اولیه و بدوی است. اولین فرافکنی را در تاریخ حضرت آدم می کند وقتی خدا از او می پرسد که چرا از میوه ای ممنوع نوش جان کرده است. وی به جواب خدا می گوید: "آدم گفت این زنی که قرین من ساختی وی از میوه ای درخت به من داد که خوردم." (تورات، سفر پیدایش، سوره سوم، آیه ای 13) دوم فرافکنی را حضرت حوا می کند که خدا از او می پرسد چرا این کار را کرده است؟ می گوید مار او را اغوا کرده است.
3. انتقال (Transference): به جریانی بین روانکاو و مراجع گفته می شود که در آن رجوع کننده به روانکاو بعد از مدتی رفتاری نشان می دهد که گویا روانکاو را با پدر و یا مادر اش و یا نزدیکان دیگری در کودکی اشتباه می گیرد و صحنه سازی های دوران کودکی را به میان می آورد. این مفهوم امروز به همه ای روابط آدم ها تعمیم یافته است. ما به طور ناخود آگاه در روابط مان صحنه های دوران کودکی را به نمایش می گذاریم. بیشتر انتظارات بیجا و موهوم و رنجش های طفلانه نتیجه ای انتقال است.
4. بازگشت (Regression): در علم فزیک زمان خاصیت یک ویکتور را دارد. یعنی از جایی شروع می شود ( انفجار بزرگ) و همانطور در یک جهت در "حرکت" است و به گذشته بر نمی گردد و مسیر اش تغییر نمی کند. ولی زمان در حیات روانی ما شکل ویکتور را ندارد، بلکه لایه ای است. یعنی ما لایه های زمانی دوران کودکی، نو جوانی، و بزرگسالی را باخود حمل می کنیم. ذهن ما لایه لایه است. آخرین لایه آن عقلانیتی است که ما به حیث بزرگسال به درجاتی به آن دست یافته ایم. در شرایط فشار و اضطراب، ما تمایل به بازگشت به لایه های کهنه ای ذهن داریم، زمانیکه ظاهراً کار ها به وفق مراد بوده است. آخرین لایه در ذهن ما مربوط به "آموخته های" تطوری است که ما چگونه انسان شدیم. در این لایه ما یا می جنگیم (اگر زور داشتیم) یا فرار می کنیم و یا منجمد می شویم و از خود نمی توانیم عملی انجام دهیم و تسلیم "سرنوشت" می شویم.
5. خود-هیجانی سازی (Self-Arousal): یکی از نظریه های مدرن ظهور فرهنگ را هاینر مولمن (Heiner Mühlmann, Die Natur der Kulturen, 1996) فیلسوف آلمانی مطرح کرده است که یکی از تیز های مرکزی اش مفهوم خود-هیجانی سازی است. اجتماعات بدون اینکه در معرض خطر و یا حمله ای دیگران قرار گیرند هم نیاز به نوعی هیجانی شدن جمعی دارند. این نوع خود-هیجانی سازی را در جهان امروز به شکل ورزش مشاهده می کنیم. کشور ها با هم رقابت می کنند و افتخار می کنند وقتی برنده اند. تیم ها در داخل کشور ها همچنین به نیاز خود-هیجانی سازی گروه ها کمک می کنند. به همین دلیل است که برای مردمی که دنبال توپ فوتبال می دوند میلیون ها پول پرداخته می شود. آنها به اتصاق اجتماعات کمک مهمی می کنند و هویت جمعی را پالایش می دهند. برخورد نا مناسب در زمان های معین با اقلیت ها هم نوعی خود-هیجانی سازی است. انواع رقابت ها چه در صحنه ای هنر، ورزش و علم همه به نوعی به این نیاز می پردازند. هیجانی شدن جمعی نقش مهم تری در دینامیک اجتماعات بازی می کند تا دانش مشترک.

برگردیم به جمال وُلکان. ولکان برای اینکه مفهوم بزرگ-جماعت را شرح دهد و ترسیم کند، از استعاره خیمه استفاده می کند. تریپال خیمه مانند جلد دومی روی آدم های داخل خیمه است که از آنها حفاظت می کند. در داخل خیمه هر کس لباسی به تن دارد و از احساس هویت هسته ای و استوار برخوردار است. تریپال خیمه همزمان به افراد احساس یکی بودن با دیگرانی که داخل خیمه اند را می دهد. دقیقاً در حالات اضطراب جمعی وقتی که جهان

بینی ها، ارزش ها، مذاهب و هنجار های متفاوت به مقابل هم قرار می گیرند، به ارزش و اهمیت حیاتی خیمه ای خودی افزوده می شود و تحت شرایطی می تواند از اهمیت لباس های افراد فراتر رود، طوریکه افراد خود را برای جهان بینی، کشور، رهبر و یا دین شان فدا کنند. با تکیه به نظریه ای هاینر مولمن، می توان گفت که فرهنگ ها در شرایط عادی هم دست به خود-هیجان دهی می زنند برای اینکه انسجام و وحدت خود را استوار نگه دارند. اجتماعات بزرگ هر از گاهی گروه های دیگر را مورد توجه منفی قرار می دهند چه در خارج و یا چه در داخل. اساس انگیزشی این هیجانات گاهی مکانیزم خود شیفتگانه ای تضمین خود از راه تعارض است (مشاجر می کنم لذا هستم) و گاهی هم بوسیله ای رهبران سیاسی، در شرایط بحران و دیگر فروپاشی های اجتماعی ابزار سازی می شوند و برای انسجام مجدد جامعه و اهرم قدرت، تعارضی را با دشمن خارجی بوجود می آورند و آنرا مدلل می کنند. در چنین شرایطی است که افراد داخل خیمه به دور ستون مرکزی خیمه (رهبر) جمع می شوند و به آن محکم می چسبند، برای اینکه خیمه پا بر جا بماند. همزمان تمام کثافات خودی روی خیمه ای دشمن فرافکنی می شود. این جریان را امروز ما در اروپا و آمریکا با رابطه به مهاجران مشاهده می کنیم و در این روزها در تنش بین والی بلخ عطا محمد نور و اشرف غنی رئیس جمهور هم مردمانی در خیمه های متفاوت جمع شده اند.

مرز نمادین بزرگ-جماعت ها که بین درون (خودی) و بیرون (بیگانه) کشیده می شود، در محدوده ای مکانی باقی نمی ماند، بلکه همراه با تمایز های ارزش دهنده ای دیگری نیز می باشد. احساسات منفی و متخاصم به مقابل گروه های دیگر طیفی از نشانه ها را تشکیل می دهد، مانند روابط فامیلی، ارزش های جنسی، اهمیت ارزش های خودی و غیره. در اینجا پایه های سازمان اجتماعی مطرح است و به همین دلیل دین یکی از این مشخصات تمایز کننده است. به ویژه این تمایز زمانی شدید می شود که موضوع حیاتی تعبیر جهان مانند "خیر و شر" و حرام و حلال و خوب و بد مطرح است. در اینجا ادیانی که به موضوع حقیقت برخورد صریح دارند از ظرفیت تعارضی بالا برخوردارند.

یان اسمان (Jan Assmann, 2007, Monotheismus und die Sprache der Gewalt)، مصر شناس معروف آلمانی و پژوهشگر ادیان در دانشگاه هایدلبرگ، تز مرکزی را درباره ای ادیان یکتا پرست و یکتا پرستی مطرح کرده است. به نظر اش این ادیان یک تغییر ژرفایی و کیفی در حوزه ای دین بوجود آورده اند. مسئله تحول چند خدایی به تک خدایی را وی زیاد ویژگی این ادیان نمی داند، بلکه انقلابی بودن این ادیان را وی اندیشه مرکزی و تعیین کننده ای "تمایز بین غلط و صحیح در دین" و همچنین تمایز بین "خدای واقعی و خدای جعلی" می داند.

هر دین برای خودش ادعای انحصار حقیقت را دارد. در اینصورت ظرفیت تعارضی ادیان از قدرت انفجاری بالایی برخوردار می شود. در اینجا ادیان و ارزش های دیگر نه تنها به حیث دین دیگری مطرح اند، بلکه در حوزه ای ناروا، جعلی و منسوخ قرار می گیرند. ادیان یکتا پرست اصولاً بی تساهل اند و از ظرفیت خشونت برخوردارند. این ادیان برای اینکه التزام، هنجاری بودن و اقتدار شان را حفظ کنند نیاز به نوعی باور به منحصر به فرد بودن را دارند و این به آنها یک ظرفیت درونی نفی را میسر می کند. این ادیان نگاه واضحی از مسائلی دارند که با حقیقت شان انطباق ندارند. به همین دلیل یان اسمان به این ادیان، نام "دین ضد" را می دهد. آنها بر ضد آنهایی اند که دین "غلط" را پیروی می کنند چه به دین دیگری باشند، چه نا باور باشند، چه از دین گریخته و چه بی دین. البته می دانیم که ظرفیت خشونت در همه ای ادیان و ایدئولوژی ها نهفته است. امروز خشونت پیروان بودا و هندو را به مقابل مسلمانان در برما و هندوستان مشاهده می کنیم.

نکته ای مهم دیگر این است که ادیان یکتا پرست ادعای حقیقت مطلق را می کنند و به هنجار ها، قواعد و ارزش های خویش ارزش جهان شمول و عمومی نسبت می دهند، و ضرورتاً در مرز بزرگ-جماعت ها سطح تعارض را بالا نگه میدارند. بیرونی ها اول به حیث گمراهان دیده می شوند و تشویق می شوند که به راه راست در آیند. اگر این نصیحت را گوش نکنند در خطر نابودی قرار خواهند گرفت. اگر نظریه ای یان اسمان را با روانکاوی جمال وُلکان تلفیق کنیم، و نظریه ای هویت بزرگ-جماعت هارا در نظر بگیریم، می توانیم با رابطه به استعاره خیمه بگوییم، که هر یک از ادیان یکتا پرست می خواهد که خیمه های دیگر را همه باید برهم زنیم و همه را داخل یک خیمه بیاوریم. این امر یا از طریق دعوت ممکن است و یا از راه خشونت.

نه تنها ادعای حقیقت منحصر به فرد ادیان تعارض زا است، بلکه زمانیکه ادیان تمام امور مؤمنین را در یک نظام واحد قواعد در می آورند که شامل تمام زندگی شان است، فرد را برده می سازند. ما امروز شاهد چنین پروژه

هایی از نوع داعش و طالب و سلفیت در جهان اسلام و اونجلیکال های قرآن سوز امریکایی در مسیحیت که کلمه به کلمه ای انجیل را باور دارند و ضد علم، به خصوص نظریه ای تطور داروین، اند می باشیم.

اگر یک جمع بندی کنیم، به این نتیجه می رسیم که نظام های دینی در رابطه به بافت اجتماعی که هنجار ها و اقتدار در آن عمل می کنند، سیاسی اند. در جوامع کثرت گرا مانند اروپا و امریکا، جماعت های مختلف دینی با ارزش ها، باور ها و هنجار های متفاوت پهلوی هم قرار دارند. این کثرت همراه با تنش ها و تعارض هاست که مبنی بر همین هنجار ها و ارزش های متفاوت است. خودبتربینی مبنی بر هویت دینی یک جماعت، یکی از کشش هایی است که جوانان مسلمان را به گروه های تروریستی پیوند می دهد. جوان هایی که به ویژه در کشور های اروپایی به رسمیت شناخته نمی شوند و به آنها خوش آمدید گفته نشده است. جوان هایی که بیکار اند، جامعه به آنها فرصت های لازم را مهیا نکرده است، تحقیر و تمسخر شده اند و خشم سرکوب شده ای را با رابطه به کشور های میزبان در ژرفای روان خود حمل می کنند، طعمه ای گروه های تکفیری که به آنها احساس قدرت و هویت می دهند و ارزش آنها را بالا می برند و آنها را ناگهان از پس کوچه های شهر های اروپایی به قهرمانان اسلام و مسلمین تبدیل می کنند، می شوند. از نگاه روانکاوای این نوعی بازگشت است، برای اینکه نظام های دینی با ساده ساختن مسائل به سیاه و سفید، غلط و صحیح، مؤمن و کافر برای جوانان متزلزل امنیت روانی می دهند و به آنها احساس تعلق را به جماعتی بزرگتر می دهند که آنها را به رسمیت می شناسد. با توجه به این که انسان موجودی زیاد عقلانی نیست، بلکه بیشتر هیجانی و عاطفی است، این امر از ارزش و اهمیت خودشیفتگانه ای بالایی برخوردار است.

به گفته ای یان اسمان "دینامیت معنایی که در متون مقدس ادیان یکتا پرست نهفته است" بدست بنیاد گرایان که دغدغه ای دینی ندارند و از دین هم چیزی نمی فهمند منفجر می شود. این امر را در تروریستان اسلامی بخوبی مشاهده می کنیم. آنها اصول مقدماتی دین را نمی دانند و اجندای قدرت و سیاست دارند، ولی خوب آیه های قرآن را نقل قول می کنند.

در پایان به یک مسئله باید اشاره کنیم که در اینجا افرادی که جذب گروه های تکفیری می شوند را نباید مریض روانی ببنداریم. شاید برای افرادی از آنها این برجسپ درست باشد، ولی برای اکثر شان این موضوع مطرح نیست. بلکه اگر به فیلسوف آلمانی و رئیس معاصر مکتب فرانکفورت، اکسل هانت ( Der Kampf um Anerkennung, 1994) رجوع کنیم، این بیشتر مسئله ای به رسمیت شناسی است. یعنی دین می تواند واسطه ای خوبی برای ارضای نیاز بنیادی به رسمیت شناسی برای انسان ها باشد و به این نیاز شکل نمادین-جنگجویانه بدهد.